

درباره اشتقاق دو لغت فارسی: روزه، گوز

محمد حسن دوست (گروه زبان‌های ایرانی)

روزه

در نگاه اول چنین به نظر می‌رسد که واژه روزه با واژه روز، به مناسبت آن که زمان اجرای این فریضه تمام روز را در بر می‌گیرد، مربوط است. با دلایلی که ذکر خواهد شد، نشان خواهیم داد که این ربط ظاهری است و کلمات روزه و روز، به احتمال قوی، با یکدیگر مربوط و هم‌ریشه نیستند.

نخست یادآور می‌شویم که روزه، به عنوان فریضه آیینی، مختص به دین مبین اسلام نیست و در بیشتر ادیان دیگر نیز با تشریفات و ویژگی‌های خاص خود وجود دارد. مسلم است که در بسیاری از این ادیان زمان اجرای فریضه روزه بخشی از شب و حتی تمام شب را در بر می‌گیرد. برای نمونه، روزه مؤمنان مسیحی را در دو عید معروفشان یادآور می‌شویم که از نیمه شب آغاز می‌شود و تا عصر روز بعد ادامه می‌یابد. علاوه بر این، بسیار منطقی است که بپذیریم آنچه در طول اجرای فریضه روزه، چه در دین اسلام و چه در ادیان و مذاهب دیگر، مهم تلقی شده و منظور نظر شارع بوده نفس محدودیت خوردن و آشامیدن یا پرهیز از آن است نه زمان آن (شب یا روز). دیگر آن که در برخی از زبان‌های هندواروپایی کلمه‌ای که برای رساندن مفهوم روزه به کار می‌رود با کلمه روز در آن زبان‌ها ربطی ندارد. برای نمونه، در زبان سنسکریت، کلمه *anāhāra* به معنی «روزه» مرکب است از *an-* (پیشوند نفی) و *āhāra* به معنی «خوراک» *anāhārin* «روزه‌دار» که بر روی هم «دوری از خوراک، پرهیز از خوراک» معنی می‌دهد. یا، در همان زبان، کلمه

anaśana- به معنی «روزه» مرکب است از an- (پیشوند نفی) و -aśana مشتق از aśnāti به معنی «خوردن» که باز بر روی هم «دوری و پرهیز از خوراک» معنی می‌دهد.^۱ در زبان یونانی نیز، کلمه *νηστεία* به معنی «روزه» و *νηστis* به معنی «روزه‌دار» (لفظاً: «نخورنده») مرکب هستند از *νη-* (پیشوند نفی) و جزء مشتق از *έδω* به معنی «خوردن». هم چنین، در زبان ایرلندی، کلمه *troscaim* به معنی «روزه» احتمالاً مشتق است از **trat* به معنی «تشنگی».^۲

با توجه به دلایل یاد شده، درمی‌یابیم که کلمه روزه، لااقل در برخی از زبان‌های هندو اروپایی، با کلمه روز در همان زبان‌ها مربوط نیست بلکه با کلماتی دال بر خوردن (و یا آشامیدن) ربط دارد. با توجه به این دلایل و قرائن، غیرمنطقی نیست هرگاه بپذیریم واژه روزه نیز در زبان فارسی نه با کلمه روز بلکه با کلمه‌ای دال بر خوردن مربوط است. اگر چنین احتمالی را بپذیریم، در آن صورت می‌توانیم واژه روزه را با کلمه روزی به معنی «نصیب، بهره، خوراک» هم‌ریشه و مشتق از ایرانی **raučaka-* بدانیم. واژه اخیر خود مشتق است از ریشه **rauk-* به معنی «دوست داشتن، خواستن، بهره بردن».^۳ علاوه بر کلمه روزه و روزی، کلمه دیگری نیز از همین ریشه در زبان فارسی بر جای مانده است و آن کلمه «آرغده» به معنی «حریص و پرخور» است که احتمالاً از سغدی به زبان فارسی راه یافته است.

در قطعه‌ای به زبان فارسی میانه مانوی (قطعه M5805) کلمه **rōzag* (rwcg) با فعل پای-**pāy-* (p^əy-) به معنی «پاییدن، مراقبت کردن» در عبارت

'w bg 'frywn krynd ['wd] rwcg p'ynd kw bwxsnd ['](c) 'dwr 'wd 'bn's.

«و [مؤمنان] بغ را آفرین کنند و روزه پایند تا از آتش و نیستی نجات یابند»^۴، به کار رفته است.

- 1) Monier - Williams, M, *A Sanskrit-English Dictionary*, Oxford 1992, pp.27, 29; Mayrhofer, M., *Krzgfaßtes etymologisches Wörterbuch des Altindischen*, Heidelberg 1980, Bd. 1, 60.
- 2) Buck, C.D, *A Dictionary of Selected Synonyms in the Principal Indo-European Languages*, 1998, Nr. 22.26; Frisk, H., *Griechisches Etymologisches Wörterbuch*, Heidelberg 1991, Bd. 2, 318.
- 3) Bailey, H.W., *Dictionary of Khotan Saka*, Cambridge 1979, p.369.
- 4) Sundermann, W., *Mitteliranische manichäische Texte kirchengeschichten Inhalts*, Berlin 1981, p.117.

اگر معنی «خوراک» را برای کلمه rōzag (= روزه) بپذیریم^۵، در آن صورت باید عبارت *rōzag pādan را لفظاً «خوراک [را] پاییدن» یعنی «پاییدن خود از خوراک، پرهیز از خوراک» معنی کنیم. احتمالاً، بعدها، با حذف جزء دوم این ترکیب، یعنی فعل pādan (یا نظایر آن)، کلمه rōzag در معنی اصطلاحی و آیینی خاصی به کار رفته است. این تحوّل معنایی را می‌توان در ترکیب «نماز بردن» یا «نماز آوردن» و مانند آن نیز مشاهده کرد. کلمه نماز اصلاً به معنی «کرنش، خم شدن، تعظیم» است و نماز بردن یا نماز آوردن یعنی «کرنش کردن، تعظیم کردن، احترام نهادن» که بعدها، با حذف جزء دوم ترکیب یعنی فعل، کلمه نماز معنی اصطلاحی و آیینی خاصی پیدا کرده است. این تحوّل معنایی را می‌توان با اندکی تفاوت در کلمه انگلیسی fast (آلمانی Fasten) به معنی «روزه» نیز مشاهده کرد. کلمه fast اصلاً به معنی «گرفتن» است و، در معنی آیینی، «گرفتن یا حفظ کردن خود از خوردن و آشامیدن». همچنین است کلمه عربی صیام به معنی «روزه» که مشتق است از صوم به معنی «پرهیز کردن، حفظ کردن (خود از خوراک و آشام)». تفاوت موجود بین دو شقّ مذکور، هم‌چنان که مشهود است، آن است که، در شقّ اول (*rōzag pādan)، فعل ترکیب حذف شده و کلمه‌ای که با خوردن ربط داشته باقی مانده است؛ ولی، در شقّ دوم، برعکس شقّ اول، کلمه‌ای که با خوردن مربوط بوده حذف شده و فعل یا مشتقی از آن (fast، صوم) برجای مانده است.

گوز

به معنی «گردو» (فارسی میانه: gōz) که در ترکیباتی نظیر گوزبُن به معنی «درخت گردو» و گوزینه به معنی «حلویایی که از مغز گردو می‌پزند» به کار رفته است. این کلمه به صورت‌های گوناگون در زبان‌های ایرانی نو باقی مانده است که از آن میان می‌توان به صورت‌های γwoz، γuz، üγz، در پشتو، γōz در شُغنی؛ ängoza و ängüz در آسی؛

۵) در مورد اشتقاق روزبان به معنی «جَلاد» از ایرانی میانه rōzpan به معنی «تقسیم‌کننده خوراک، توزیع‌کننده جیره»، آن چنان که برخی از محققان پنداشته‌اند ←

Eilers, W., "Iranisches Lehngut im Arabischen", in: *Actas do 4 Congresso de Estudos A'rabes e Islâmicos, Coimbra-Lisboa 1 a 8 Setembro de 1968*, Leiden 1971 [1975], p.625 Anm 69.

نیز قس فارسی: روزدار «خدمتکار، بنده».

6) MacKenzie, D.N., *A Concise Pahlavi Dictionary*, London 1971, p.37.

guzj و ogviz, guviz در کُردی اشاره کرد.^۷ واژه گوز به صورت جَوَز به زبان عربی راه یافته و از آن مشتقاتی نیز ساخته شده است.^۸ محققانی که درباره اشتقاق این کلمه اظهار نظر کرده‌اند آن را از ایرانی (شمال غربی) -gauza* از ریشه *gauz- (اوستایی -gaoz) به معنی «پوشاندن، تحت پوشش قرار دادن» مشتق دانسته و «چیز پوشیده، پوست‌دار» معنی کرده‌اند.^۹

این اشتقاق، هرچند از نظر آوایی بدون اشکال است، اما به نظر می‌رسد که گوز، با توجه به کلمات مترادف آن، گردو و گردکان، که هر دو با مفهوم «گرد بودن» نسبت دارند، باید از ریشه‌ای با معنی «گرد بودن» مشتق باشد.^{۱۰} در واقع، با ملاحظه صورت‌های یادشده ایرانی، می‌توان ریشه‌ای به صورت -gauz* به معنی «گرد بودن، کروی بودن» در نظر گرفت و، در این صورت، واژه گوز می‌تواند مشتق باشد از صورت ایرانی (شمال غربی) -gauzā* به معنی «چیز گرد، کروی». علاوه بر کلمه گوز، کلمه آغوز را، که در فرهنگ‌های فارسی به معنی «گردو، درخت گردو» آمده، می‌توان از همین ریشه ایرانی و مشتق از -ā-gauzā* گرفت؛ قس پِدغا γoγuzo^{۱۱}، گیلکی āyuz. در کنار ریشه ایرانی شمال‌غربی، کلماتی نیز از ریشه ایرانی جنوب‌غربی -gaud* برجای مانده است که همگی معنی «گرد بودن» را در خود دارند. از آن میان، می‌توان به واژه‌های زیر اشاره کرد:

۱) گود (gūd) «گردو» در ترکیب: گوداب «آشی را گویند که از گوشت و برنج و نخود و مغز گردکان پزند» -> *gaudā*؛

۲) گوی > فارسی میانه: gōd (قس γōdān ī čašm «مردمک‌های چشم»)^{۱۲} > ایرانی:

7) Abaev, V.I., *Istoriko Etymologičeskij Slovar' Osetinskogo Jazyka*, Moskva-Leningrad 1958, vol.

1, p.161.

8) Lane, E. W., *An Arabic-English Lexicon*, 1980, vol. 2, p.485.

۹) آساطوریان، گ. «بازسازی واژه‌های فارسی و نام‌های ویژه ایرانی»، انتشارات مرکز ایران‌شناسی در قفقاز، ش ۲، ایروان ۱۹۹۷، ص ۲۹، ذیل واژه «پَرگویی». درباره اشتقاق گوز و دیگر کلمات یادشده ایرانی، از ایرانی: -ang-auza* مرکب از -ang* (صورت دیگر آن -angu*) به معنی «تندمزه، مطبوع، خوشایند» و پسوند -auza-، آن چنان که پروفیسور بیلی پیشنهاد کرده است ←

Bailey, H.W., *BSOAS* 1957 XX 50f

۱۰) این نکته را آقای ادیک مهرابی یادآور شدند.

11) Morčeništerne, G., *Indo-Iranian Frontier Languages*, 1973, vol. II p.189.

12) Bailey, p.88.

*gauda-، قس پشتو starɣalai «مردمک چشم»^{۱۳}، ختنی gūla- «توپ، گوی»^{۱۴}؛
(۳) گُند (مخفف آن: گُن) به معنی «خایه، بیضه» (معرب آن: جُند؛ قس جُندِ بیدستر)
> فارسی میانه gund > ایرانی *gunda- (با واج میانی -n-)، قس پشتو ɣũṇḍ «گِرد،
کروی»، ارمنی دخیل gund «توپ، گوی»^{۱۵}؛
(۴) گُنده به معنی «چانه خمیر، گلوله خمیر» > فارسی میانه gundak > ایرانی
*gundaka- (با واج میانی -n-)، قس اوستایی gunda- «گلوله خمیر»^{۱۶}.

13) MORGENSTIERNE, G., *An Etymological Vocabulary of Pashto*, Oslo 1927, p.71.

14) Bailey, p.88. 15) MORGENSTIERNE, 1927, p.26.

16) BARTHOLOMAE, Ch., *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg 1904 (1979), s. 525.